

سنخ‌شناسی جنبش‌های اجتماعی گیلان در عصر صفویه

وریا میرزایی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تربیت مدرس

سیدهاشم آقاجری*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

(از ص ۱۹۱ تا ص ۲۱۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۱۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۲۶

چکیده

گیلان در دوره صفویه شاهد جنبش‌های اجتماعی بسیاری بوده است. این امر معلول عواملی چون شرایط اقلیمی خاص این ناحیه مانند نزدیکی به دریا و وجود جنگل‌ها و بیشه‌های انبوه، خاندان‌های ریشه‌دار محلی، تولید گسترده ابریشم، درآمدزایی بالای این ایالت به دلیل تجارت این محصول و رویکرد متمایز دولت صفویه به این منطقه بود. به‌خاطر افتادن امتیازهای موروثی حکام محلی، افزایش مالیات‌ها و ستم مالیاتی علیه طبقات مختلف جامعه و سیاست و برنامه‌های حکومت صفویه درباره اقتصاد و نحوه اداره این ایالت، از جمله خاصه‌سازی ایالات حاصلخیز، انحصار تجارت ابریشم و استقرار گروه‌های غیربومی مانند گرجیان، ارامنه و قبایل قزلباش در این ناحیه منجر به اتحاد خاندان‌های محلی، طبقات گوناگون شهری و دهقانان گیلان علیه دولت صفویه شد. این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی انجام می‌گیرد، می‌کوشد تا با الهام از روش تحلیل طبقاتی اریک آلین‌رایت به سنخ‌شناسی جنبش‌های اجتماعی گیلان بپردازد و چرایی و چگونگی تحول این جنبش‌ها را تبیین کند. مدعای پژوهش این است که این جنبش‌ها طیفی از جنبش‌های خاندانی-شهری، خاندانی-دهقانی و دهقانی را شامل می‌شود و تغییر مشی کلان اقتصادی و سیاسی دولت صفویه نسبت به این ایالت سودآور، منجر به سرکوب خاندان‌های شهری و زمینه‌ساز بروز انواع دیگر این جنبش‌ها و طرح مطالبات جدید شد.

واژه‌های کلیدی: گیلان، عصر صفویه، جنبش‌های اجتماعی، خاندان‌ها، دهقانان، ابریشم.

۱. مقدمه

گیلان از مهم‌ترین ایالات دوران صفویه بود. این اهمیت جنبه‌های تاریخی، سیاسی و اقتصادی داشت. از نظر تاریخی، شیخ صفی‌الدین جد‌اعلی دودمان صفوی در گیلان مراد خویش را یافته و بر سجاده ارشاد نشسته بود. شاه‌اسماعیل، بنیان‌گذار دولت صفویه هم هنگام فرار از دست آق‌قویونلوها در اینجا پناه گرفته و نزد یکی از خاندان‌های این ناحیه نشوونما یافته بود. این دو خاطره تاریخی سبب رویکرد متفاوت صفویان به گیلان و حکام آن، در قیاس با ایالات دیگر شد. از نظر سیاسی، دو خاندان قدیمی و ریشه‌دار «کارکیا» و «اسحاقیه» در گیلان حضور داشتند و از نظر اقتصادی گیلان جز معدود ایالت‌های حاصلخیز و از مراکز تولید ابریشم ایران بود. ابریشم نقش مهمی در تجارت خارجی صفویان داشت و جذابیت این منطقه را برای آنان دوچندان می‌کرد.

اگرچه گیلان در دوره صفویه شاهد جنبش‌های بسیاری بوده است، اما پژوهشی که همه جنبش‌های گیلان را بررسی و تحلیل کرده باشد، در دست نیست، به‌جز دو مورد کارکیاخان احمدخان و غریب‌شاه گیلانی، مابقی جنبش‌ها توجه مورخان را به خود جلب نکرده است. منوچهر پارسادوست در کتابش به نام *شاه تهماسب اول* به بررسی جنبش امیرهدباج و خان احمدخان در دوره این شاه پرداخته است (۱۳۷۷). نصرالله فلسفی نیز در کتاب *زندگانی شاه‌عباس اول* به رابطه این شاه با خان‌احمد گیلانی پرداخته و نامه‌های آنها به یکدیگر را در اثر خود آورده است (۱۳۵۳). محمود پاینده نیز در اثری به نام *قیام غریب‌شاه گیلانی* با دیدی همدلانه با دهقانان آن دوره، این جنبش را تحلیل کرده است (۱۳۵۷). ماشالله فرهادی در مقاله «خان‌احمد گیلانی و شاه‌عباس اول» به رابطه خان و شاه‌صفوی پرداخته است (۱۳۸۹). ثواقب هم در مقاله‌ای زمینه‌ها و علل شکل‌گیری قیام غریب‌شاه را بررسی کرده است (۱۳۷۸). پژوهش پیش‌رو می‌کوشد با قراردادن این جنبش‌ها در زمینه‌ای بزرگ‌تر شامل سیاست‌های کلان دولت صفوی در اقتصاد گیلان و تغییر رویکرد آنان به خاندان‌های این منطقه، ضمن دسته‌بندی و سنخ‌شناسی این جنبش‌ها به تحول ماهیت آنها در این دوره پرداخته و درکی بهتر درباره حیات اجتماعی و شیوه کنشگری مردم این ناحیه در آن دوران به‌دست‌دهد. این پژوهش با الگوگرفتن از ایده تحلیل طبقاتی اریک اَلین‌رایت (Erik Olin Wright) می‌کوشد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد: چه سنخ‌هایی از جنبش‌های اجتماعی را در گیلان می‌توان شناسایی کرد؟ این جنبش‌ها چگونه و چرا تحول می‌یابند؟

۲. جنبش‌های اجتماعی

جنبش اجتماعی سازمانی شکل‌گرفته و مشخص است که به‌منظور دفاع، گسترش یا دستیابی به هدف‌های خاصی به گروه‌بندی و تشکل اعضا می‌پردازد (گی‌روشه، ۱۳۸۳: ۱۲۹). غالباً جنبش اجتماعی را شکلی از کنش جمعی می‌دانند؛ کنش جمعی همکاری مردم با یکدیگر برای برآوردن اهداف مشترک است (تیلی، ۱۳۸۸: ۲۸). جنبش‌های اجتماعی دارای سه عنصرند: اول، ادعاهای جمعی که مقامات را آماج قرار می‌دهد؛ دوم، اقدامات مربوط به طرح ادعا مانند شورش و تظاهرات و سوم، تجلیات عمومی مانند تعداد، تعهد و وحدت (تیلی، ۱۳۸۹: ۳۳-۳۴). جنبش‌های اجتماعی همچنین برای بروز؛ به هویت، سازمان، علائق و منابع (برای پیشروی یا دفاع) نیاز دارند (راس و هاوسون، ۱۳۹۶: ۷۴). رویکرد این مقاله در تحلیل جنبش‌های گیلان در دوره صفویه، رویکردی مارکسی-وبری است؛ آنگونه که در کار آلین‌رایت صورت‌بندی شده است. جنبش‌های اجتماعی سنتی یا پیشامدرن به مبارزه طبقاتی و تمرکز بر دغدغه‌ها و نابرابری‌های اقتصادی تمایل دارند (فلین، ۱۳۹۶: ۶۱)؛ بنابراین باید به تحلیل طبقاتی و مفهوم استثمار به‌عنوان جزء سازنده اصلی تحلیل طبقاتی در مفهوم‌پردازی مارکسیستی توجه کرد (آلین‌رایت، ۱۳۹۵: ۲۲). نکته دیگر، توجه به مناسبات اجتماعی تولید و مناسبات طبقاتی برآمده از این مناسبات اجتماعی است. هرگاه حقوق تملک و قدرت کنترل مردم بر منابع مولد به شکل نابرابر توزیع شده باشد، این مناسبات را می‌توان مناسبات طبقاتی خواند (همان: ۲۸-۲۹). استثمار به دو دلیل به شکل قابل انفجار رابطه اجتماعی تبدیل می‌شود: نخست آنکه استثمار، هم‌زمان منافع یک گروه را در برابر گروه دیگر قرار می‌دهد و مستلزم کنش متقابل پیوسته آنان است و دوم آنکه استثمار، قدرتی واقعی در اختیار گروه صاحب امتیاز می‌گذارد که با آن منافع استثمارشوندگان را به خطر می‌اندازد. استثمار بر تصاحب دسترنج نیروی کار مبتنی است (همان: ۴۸-۴۹). با اینکه مناسبات طبقاتی، منافع شدیداً متضاد به‌بارمی‌آورند، اما هم‌زمان به طبقات فرودست نیز اشکالی از قدرت می‌بخشد که با آن می‌توانند برای دفاع از منافعشان مبارزه کنند (همان: ۵۳). چرا که این طبقات همیشه تاحدودی توان اعمال کنترل بر کار و تلاش خود را دارند، و این امر به بالا رفتن ظرفیت مقاومت و قدرت چانه‌زنی آنها منجر می‌شود. با این‌همه، تنها طبقات فرودست نیستند که در جنبش مشارکت فعالانه دارند. طبقات منزلتی مانند خاندان‌ها هم در دوران پیشامدرن مشارکت فعالانه در جنبش داشته‌اند. منافع و اعتبار آنها نیز توسط

دولت‌ها تهدید می‌شد. بنا به تعریف گروه‌های منزلتی، جمعیت‌هایی هستند که اعضای خود را برای مبارزات رقابتی مادی و نمادین بسیج می‌کنند (پارکین، ۱۳۹۵: ۱۴۰). پژوهش پیش‌رو می‌کوشد تا ضمن تاکید بر جنبه‌های طبقاتی و مباحث منزلتی، با قراردادن جنبش‌ها در زمینه‌ای بزرگ‌تر شامل سیاست‌های کلان دولت صفویه در اقتصاد گیلان و تغییر رویکرد آنان به خاندان‌های این منطقه، به سنخ‌شناسی این جنبش‌ها و تحول سرشت و ماهیت آنها در این دوره بپردازد.

۳. رویکرد دولت صفویه به گیلان

گیلان به دو قسمت «بیه‌پس» و «بیه‌پیش» تقسیم می‌شد. این تقسیم‌بندی با محوریت سفیدرود انجام شده بود؛ بدین ترتیب که سرزمین‌های غربی سفیدرود شامل فومن، رشت، گرکان‌رود و تالش تا آستارا را «بیه‌پس» می‌گفتند. مردم بیه‌پس مذهب تسنن داشتند و سرزمین‌های شرق این رود را «بیه‌پیش» می‌گفتند که شامل لاهیجان و نواحی آن می‌شد و اهالی آن شیعه بودند. این زمان دو کانون شهری عمده در گیلان وجود داشت: یکی فومن در بیه‌پس تحت حاکمیت خاندان اسحاقیه با ادعای انتساب به اسحاق نبی (حسینی، ۱۳۷۹: ۲۲۲) و دیگر لاهیجان در گیلان بیه‌پیش که سادات کارکیا در آنجا حاکم بودند (همان: ۲۱۲).

سنت غالب دولت صفویه دربارهٔ ایالات و ولایات به‌طور عام و گیلان به‌طور خاص، واگذاری آن به رؤسای ایلات و قبایل ترکمن یا تأیید حکومت خاندان‌های محلی در آن نواحی به شرط اعلان وفاداری و پرداخت باج و خراج مقرر بود. در این بین گیلان به دو جهت تولید ابریشم جایگاه ویژه‌ای داشت. ابریشم بزرگترین مال‌التجارهٔ ایران بود و گیلان بیشترین سهم تولید ابریشم را در کشور داشت (کارری، ۱۳۴۸: ۱۴۹). دولت صفویه تفوق دو خاندان اسحاقی و کیایی را در نواحی خود پذیرفت و کوشید تا با برقراری وصلت‌های زناشویی، وفاداری این خاندان‌ها را تضمین کند. با این حال، سیاست هم‌نواست مانع طغیان این خاندان‌ها نشود. مضاف بر این، مسئلهٔ ابریشم و جمع‌آوری مالیات هم به اتحاد میان دهقانان روستایی و این خاندان‌ها و بروز جنبش‌های اجتماعی منجر شد. اگرچه این جنبش‌ها و مراحل آن با هم هم‌پوشانی دارند، ولی می‌توان آنها را از نظر پایگاه اجتماعی و رهبری، ذیل سه دستهٔ متفاوت جنبش‌های خاندانی-شهری، جنبش‌های خاندانی-دهقانی و جنبش‌های دهقانی طبقه‌بندی کرد.

۴. مرحله اول: جنبش‌های خاندانی - شهری

بدون تردید دهقانان روستایی در تمام جنبش‌های گیلان مشارکت فعال داشته‌اند، اما شروع جنبش از مراکز شهری، یعنی فومن و لاهیجان و رهبری حرکت از سوی خاندان‌های حاکم، از دلایل نام‌گذاری این مرحله با این عنوان است. اوضاع نامناسب اقتصادی در نتیجه خراج زیاد، فقدان معافیت‌های مالیاتی که ایالات دیگر معمولاً از آن برخوردار می‌شدند و تهدید قدرت و امتیازات خاندان‌های گیلان، موجب شکل‌گیری اتحاد میان حکام محلی، طبقات شهری و دهقانان علیه حکومت صفوی شد.

۴-۱. جنبش امیره‌دباج (۹۴۲-۹۴۳ق)

نخستین جنبش علیه دولت صفویه را امیر دباج مشهور به مظفرسلطان، والی فومن آغاز کرد. وی همسر خیرالنساء بیگم، دختر شاه اسماعیل اول بود (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۳)، اما داعیه استقلال داشت (جنابدی، ۱۳۷۸: ۴۳۶) و با عبیدخان ازبک مکاتبه می‌کرد و در حمله اول سلطان سلیمان عثمانی، خواندگار را تا بغداد همراهی کرد (قمی، ۱۳۸۳: ۲۵۵/۱). بی شک انگیزه‌های مذهبی در این اقدامات امیره‌دباج نقش داشته است؛ چراکه خود نیز سنی بود، ولی این احتمال را هم باید در نظر داشت که تثبیت اقتدار حکومت شیعه صفویه مانعی در راه بسط قدرت این خاندان در گیلان بوده است. امیره حسام‌الدین، پدر امیره‌دباج، به دلایل مذهبی نتوانست همراهی حکومت صفویه را برای انضمام لشته‌نشا به قلمرو خود به‌دست‌آورد. تشیع اهالی لشته‌نشا و حاکمیت کیهان‌های شیعه‌مذهب بر آن، از عوامل این ناکامی بود (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۳۲۳-۳۲۴).

با اینکه منابع درباره حمایت طبقات اجتماعی بیه‌پس از امیره‌دباج سکوت کرده‌اند و آگاهی ما از سازمان، علایق و منابع مخالفان ناچیز است، واضح است که جرقه این جنبش در اثر تضاد منافع خاندانی با خواسته‌های حکومت مرکزی زده شد و از ایدئولوژی نیز برای جذب نیرو و تقویت کنش استفاده گردید. تسلط برلشته‌نشا موجب تقویت توان اقتصادی خاندان اسحاقی می‌شد. مخالفت دولت صفوی با افزایش قدرت این خاندان و نیز همراهی امیره‌دباج با سلطان عثمانی را باید از منظر تضاد مذهبی موردتوجه قرارداد و این حرکت را باید جنبشی شهری با رهبری خاندانی و دارای ایدئولوژی مذهبی به‌شمار آورد. حکومت صفویه با استفاده از شکاف‌های درون‌خاندانی، امیره‌دباج را ناکام گذاشت. در غیاب وی امیره‌حاتم بر رشت استیلا یافت. نبرد میان این دو به شکست امیره‌دباج منتهی شد و وی به نزد سلطان خلیل، والی شروان و داماد

دیگر شاه گریخت. اقدام دوباره نامبرده برای بازپس‌گیری الکای فومن به نتیجه نرسید و او را در تالش دستگیر کرده، به تبریز بردند. به دستور شاه تهماسب امیردباج را در صاحب آباد در قفس کردند و از مناره قیصریه آویخته، سوزانیدند (قمی، ۱۳۸۳: ۱/۲۵۵). طغیان امیردباج آشکارا جنبشی برای حفظ امتیازات و منزلت خاندانی بود. از وی نقل می‌کنند که «نسب من به اسحق نبی منتهی می‌شود و چهارهزار سال است که حکومت رشت در خانواده ماست» (همان). دو سال بعد در ۹۴۵ق شاه تهماسب طی حکمی به خان احمدخان گیلانی، والی بیه‌پیش، دستور داد الکای فومن و بیه‌پس را تصرف و باج و خراج آن را به طریق سابق پرداخت کند (فومنی، ۱۳۴۹: ۲۸).

۴-۲. جنبش کارکیا خان احمدخان گیلانی (۹۷۴-۹۷۵ و ۱۰۰۰ق)

جنبش خان احمدخان از نظر برخورداری از مؤلفه‌های جنبش‌های اجتماعی مانند رهبری، تداوم، مطالبه مشخص، امکانات، تعداد و مشارکت طبقات اجتماعی بسیار غنی است. جنبش در ۹۷۴ق و پس از مکاتبه منظوم میان شاه تهماسب و خان احمدخان آغاز شد. شاه تهماسب که از خودسری خان احمد در مسموم کردن سلطان محمود، حاکم بیه‌پس، در شیراز رنجیده و در غضب بود (همان: ۳۶-۳۷)، در نامه خود به خان از عدم ارسال بیست ساله مالیات پیشکش گله می‌کند. (قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۲۷). خان احمد ضمن قصیده‌ای در جواب شاه، علت را پریشان‌حالی مردم گیلان، ستم مالیاتی به آنان و عدم برخورداری گیلانیان از تخفیف‌های مالیاتی و دلیل غیبت خود را فقدان استطاعت مالی ذکر می‌کند. در زیر ابیاتی از قصیده احمدخان که حاوی موارد فوق است، می‌آید:

حدیث چند بگویم اگر کنی اذعان
شود ز دست حوادث همان زمان ویران
(قمی، ۱۳۸۳/۱: ۴۶۵)

به آنکه هیچ از اینها نیامده کفران
چو کار کافر و مسلم بودی هم یکسان
مدد همی طلباند از حنیفه و عثمان
(همان: ۴۶۶)

ز شاه خویش چرا حال خود کنم کتمان
گهی به عنف دوانند جانب دیوان
که لت خورند و نالنند هیچ چون سندان
(همان: ۴۶۷)

ز حال مردم گیلان سخن چو پرسیدی
درین دیار چو طفلان کسی که خانه کند

جزیتشان همه ثابت چو مال گبر و یهود
چرا به مذهب شیعی روند سنی چند
چو لطف شاه به رومیه بیشتر باشد

برای آمدنم چون که استطاعت نیست
گهی به زجر ستانند مالشان اتراگ
تمام عمر در آن ملک کارشان این است

این ایبات عمق استثمار ناشی از مناسبات طبقاتی بر اهالی گیلان را نشان می‌دهد. دسترنج و دارایی طبقات مختلف مردم از سوی حکام محلی و حکومت مرکزی به نام خراج و مالیات مصادره می‌شد و آنان به طور مضاعفی استثمار می‌شدند. فقدان بخشودگی‌های مالیاتی و بی‌توجهی به میزان توان این ناحیه در تأدیه خراج سبب گسترش نارضایتی عمومی در گیلان گشت. میزان خراج سالانه بیه‌پس، بیه‌پیش و گسکر هفتصد تومان بود که شاه تهماسب تأدیه آن را پس از شکست امیره‌دباج و واگذاری بیه‌پس بر عهده خان احمد گذاشته بود (نوزاد، ۱۳۷۳: ۶۴). علاوه بر خراج سالانه، حکام محلی ناچار بودند مالیات‌هایی مانند مالیات وفاداری که با زر شاهلیق پرداخت می‌شد (Floor, 1999: 86)، مالیات جولاه یا بافنده (Ibid: 136) و مالیات بارخانه را بپردازند (Ibid: 206). دریافت مالیات به طرق گوناگون و با عناوین مختلف؛ اشراف، اصناف و دهقانان را ناراضی کرده بود و آن‌گونه که در قصیده هم آمده است، گرایش این طبقات را به عثمانی سبب شده بود.

شاه در پاسخ به قصیده خان احمدخان، از وی خواست که گیلان بیه‌پس را که سابق بر این به رسم اقطاع به او واگذار کرده بود (فومنی، ۱۳۴۹: ۴۲)، دوباره به خاندان اسحاقیه و جمشیدخان واگذار کند و یولقلی‌بیک ذوالقدر را برای انجام این کار به گیلان فرستاد. خان احمد که به قول مؤلف *تکملة الاخبار* به اغوای امرای لاهیجی قدم از جاده صواب بیرون نهاده بود (نویدی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۲۹) بیه‌پس را تسلیم، اما در تقدیم الکای کوچصفهان به بهانه اینکه این ناحیه از قدیم جز بیه‌پیش بوده است، تعلل ورزید. کار به نزاع کشید و یولقلی‌بیک به قتل رسید (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۳۵/۲). اصطلاح امرای لاهیجی علاوه بر اشاره به هویت رهبران این جنبش، به نوعی نشان از ترکیب جمعیتی جنبش و پایگاه شهری آن دارد. این امر شامل امرای سیاسی، نظامی، اشراف و رؤسای اصناف بودند که اعضای زبردست خود را برای مطالباتشان در جنبش بسیج کردند. آن‌گونه که اسکندر بیک می‌گوید: اعتماد به محکمی جا و انبوهی بیشه و جنگل، به رهبران و عاملان جنبش انگیزه کنش می‌داد (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۱۱/۱). جغرافیا و آب‌وهوای گیلان امید کنشگران را برای پیروزی و یا بقا در صورت شکست افزایش می‌داد. جنگل‌های انبوه، رطوبت هوا و ناآشنایی نیروهای صفویه با منطقه، از جمله عوامل برتری گیلانیان در مقایسه با دشمنانشان بود.

پس از قتل یوقلی، شاه تهماسب در نامه‌ای به خان احمد تاکید کرد که حتی در صورت ارسال صد هزار تومان زر نقد به دربار هم دیگر حاضر به واگذاری گیلان به خان نیست. همچنین واگذاری قصبه تولم به عنوان تیول به زیتون مطرب، سازنده دائم‌الخمیر کاولی، با حقوق سالانه چهارصد تومان از سوی خان احمد را نیز کاری خلاف شرع معرفی کرد (نوزاد، ۱۳۷۳: ۶۸ و ۱۵۶). با این حال، شاه به خان پیشنهاد ترک گیلان و سکونت در عراق، فارس یا کرمان با پانصد تومان سیورغال را نمود، اما احمدخان در پاسخ، با اشاره به سابقه و منزلت خاندانی خود اظهار داشت که گیلان ملک موروث ۳۵۰ ساله اوست و حاضر به واگذاری آن نیست. (قمی، ۱۳۸۳: ۴۷۰/۱). تردیدی نیست که این پیشنهاد به واسطه آگاهی شاه از محدودیت‌های سپاهش در رویارویی با مخالفان گیلانی بوده است. رد پیشنهاد شاه، جنگ را ناگزیر ساخت. تعداد نیروهای گیلانی، فراگیری جنبش را نشان می‌دهد. در یکی از نبردها ده هزار سوار گیلانی از لاهیجان و دیلمان و لشته‌نشا به مصاف لشکر صفویه رفتند (همان: ۴۷۲) و در نبردی دیگر در تنکابن، دوازده هزار گیلانی با شرف‌خان گرد جنگیدند (قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۲۹). در هر دو مصاف گیلانیان شکست خوردند. خان احمد با وجود بیست هزار نیروی دیگر علاوه بر نیروهای پیشین، تاب مقاومت نیاورده و به اشکور و قلعه آنجا گریخت (قمی، ۱۳۸۳: ۴۷۲/۱-۴۷۳). جمع این ارقام رقم ۴۲ هزار نفر را به عنوان کنشگران درگیر در جنبش به دست می‌دهد. دهقانان، امرای نظامی، خاندان‌های محلی و طبقات و اصناف شهری این رقم قابل توجه را تشکیل داده بودند. کنشگران حول یک هویت قومی به رهبری خاندان محلی سازمان یافته و اعتراض خود به نابرابری اقتصادی و ستم مالیاتی را به شکل مبارزه مسلحانه نشان دادند. بدون شک، دلیل هزیمت خان احمد، سوای تعداد زیاد نیروهایش، ناآشنایی آنان با جنگ و نابرابری تجهیزات نظامی بوده است.

پس از مدتی جست‌وجو و محاصره، عاقبت خان احمدخان در ششم رجب ۹۷۵ دستگیر و در قلعه قهقهه زندانی شد. حکومت گیلان هم به الله‌قلی سلطان استاجلو، اسکندربیک افشار، زینل‌بیگ ذوالقدر و شرف‌خان گرد داده شد (همان: ۴۷۷). همراه حکام جدید، گروه‌هایی از کردها و قبایل قزلباش نیز در گیلان ساکن شدند. جابه‌جایی جمعیتی و تغییر بافت اجتماعی با هدف جلوگیری از اتحاد فراگیر مجدد علیه حکومت مرکزی و نیز استقرار نیروهای تولیدی وفادار به حاکمیت برای زراعت و تجارت ابریشم انجام شد، اما استقرار این نیروهای غیربومی موجب برهم خوردن تعادل توزیع زمین،

منابع مولد و درآمدها شد. تشدید تضاد طبقاتی ناشی از توزیع نابرابر ثروت و قدرت، زمینه‌ساز بروز جنبش‌های دیگر شد. پس از شکست خان‌احمد، میزان مالیات معوقه گیلان را دوازده هزار تومان اعلام کردند. سه تا چهار هزار تومان از این مقدار، تحت عنوان مالیات‌های «سره‌زر»، «شاهیه‌زر» و «خانه‌زر» بخشیده شد (قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۲۸). جنبش شکست خورد، اما بهره‌مندی اهالی از تخفیف مالیاتی را می‌توان دستاورد مرحله نخست این جنبش به حساب آورد.

زندانی شدن، عاقبت حال خان احمدخان نبود. وی پس از ده سال حبس در ۹۸۵ق در دوره محمد خدابنده از زندان آزاد شد. با دختر شاه تهماسب، مریم بیگم ازدواج کرد و دوباره به حکومت گیلان منصوب شد (فومنی، ۱۳۴۹: ۶۵)؛ بدین امید که شاید وصلت با خاندان صفویه این بار وفاداری وی را به این دودمان تضمین کند، اما باز این‌گونه نشد؛ دو اتفاق موجب سوءظن دوباره به حاکم بیه‌پیش شد: یکی، عدم ملازمت شاه‌عباس در هنگام شکار در دیلمان و عدم ارائه پیشکش درخور (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۹۹ و فومنی، ۱۳۴۹: ۱۲۹) و دوم، اعزام خواجه حسام‌الدین، وکیل خود، به نزد خواندگار عثمانی و پیشنهاد انضمام ایالت گیلان به عثمانی و اتحاد با خواندگار علیه دولت صفویه (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۴۹/۲). در ادامه، خان‌احمد پیشنهاد شاه‌عباس برای ازدواج شاهزاده صفی‌میرزا و دخترش را نیز نپذیرفت (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۳۱) و آرزو کرد تا دخترش نصیب درویش‌زاده حلال‌خوری شود (نوزاد، ۱۳۷۳: ۱۸) و این‌گونه به صورتی نمادین شکست سیاست پیوند خانوادگی در ازای وفاداری را نشان داد.

اوضاع نابسامان حکومت صفویه ناشی از تصرف خراسان توسط ازبکان، اشغال مناطق غربی ایران توسط عثمانی و آسیب‌دیدن خطوط حمل و نقل و تجاری ایران، شاه را به گشودن مسیرهای جدید تجاری و یافتن هم‌پیمانان اقتصادی جدید، از جمله کمپانی هند شرقی سوق داد (نیومن، ۱۳۹۳: ۱۷۳-۱۷۴). مسیر تجاری گیلان به هسترخان روسیه، ولگا و در ادامه از راه خشکی به اوکراین، مسیری بود که به‌ویژه در زمان جنگ با عثمانی اهمیت بیشتری می‌یافت (سیوری، ۱۳۶۶: ۱۷۶). این مسیر، علاوه بر تضمین تداوم تجارت ایران، عثمانی را نیز از حق گمرک تجارت ایران محروم می‌کرد. جمیع این دلایل و نیز خواست شاه برای تمرکز اقتصادی، تبدیل ایالات حاصلخیز به خاصه برای پرکردن خزانه شاهی در کنار بهانه‌هایی مانند تعلق در تحویل امرای فراری پناهنده به گیلان از سوی خان‌احمد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۹۳-۳۹۵) و همچنین تحریک شاه از سوی خواجه

مسیح، وزیر معزول خان احمد (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۲۹)، دستاویز لازم برای حمله به گیلان را فراهم کرد. شاه تصمیم گرفت تا گیلان و طبرستان مستقیماً از طریق دربار اداره شود. (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۲۲). در سال ۱۰۰۰ ق شاه‌عباس در راستای طرح خاصه‌کردن گیلان و انحصار تجارت ابریشم و نیز خلاصی از خاندان‌های قدیم آنجا، علاوه بر ارسال لشکرهای آذربایجان و طولش، از اختلافات خاندانی میان اسحاقیه و کارکیا استفاده کرده و به امیره‌سیاوش و علی‌خان فومنی، حاکم گیلان بیه‌پس نیز دستور داد که فرهادخان را همراهی کنند (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۴۹/۲). خان احمد لشکری با بیست‌هزار سوار و پیاده که امرای بزرگ گیلان، از جمله امرای طایفه جیک ساکن در لشته‌نشا هم در آن شرکت داشتند را به سرداری طالشه کولی و کیاجلال‌الدین به نبرد با لشکر صفویه اعزام داشت، اما سپاه اعزامی شکست خورد و خان احمد سوار بر کشتی به عثمانی گریخت. سپس شاه‌عباس امیرالامرای گیلان را به مهدی‌قلی شاملو و وزارت آنجا را به میرزامسیح گیلانی تفویض کرد (همان: ۴۵۰-۴۵۱). باین‌همه، خاصه‌کردن کل گیلان در سال ۱۰۰۶ ق صورت گرفت (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۷۳). بسیج بیست‌هزار نیرو از امراء، اصناف و دهقانان گیلانی هویت جمعی قوی جنبش را بازنمایی می‌کند. گیلانیان در یک «ما»ی قومی برای دستیابی به اهداف جنبش سازمان یافته بودند. اگرچه جنبش شکست خورد، اما شاه ناچار شد طی حکمی شماری از مالیات‌ها، از جمله مالیات تمغآت (مربوط به راهداری اخذشده از تجار و مترددین)، شاهیه‌زر، تیموره‌زر و ساوری‌زر (هرسه مربوط به رعایا، عجزه و مساکین بومی و غربا)، اترابلین (مالیات تفاوت در آب و زمین ارباب و رعایا) و کیله‌زر (جداکردن زن از شوهر برای خدمت حکام و دادن آن به زوجیت دیگری) را ملغی کند (نوزاد، ۱۳۷۳: ۹۷).

۳-۴. جنبش علی‌خان فومنی ۱۰۰۳ ق

جنبش علی‌خان فومنی آخرین جنبش خاندانی-شهری گیلان بود. او در زندان بود که امیرشاه‌ملک، طالشه‌کولی، بوسعید و امیره‌مظفر در بیه‌پس و بیه‌پیش جنبش‌های خاندانی-دهقانی خود را آغاز کردند. خطر اتحاد بیه‌پس و بیه‌پیش، موجب درخواست فرهادخان قارمانلو از شاه برای آزادی علی‌خان به امید استقرار وی در فومن و گسست در جنبش شد. شاه درخواست فرهادخان را پذیرفت (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۶۲/۲). این سیاست کارگر افتاد و جنبش مذکور سرکوب شد، اما پس از چندی علی‌خان خود طغیان کرد.

در ۱۰۰۳ق علی‌خان، حاکم بیه‌پس، سپاه بزرگی تشکیل داد و محصلان مالیاتی را از گیلان اخراج کرد (همان: ۴۹۲). جناب‌دی کنش‌گران تحت فرمان علی‌خان را در این جنبش جمعی از متجند و اجامره و اوباش آن دیار از ترک و طالش و دیلم ذکر می‌کند (۱۳۷۸: ۷۲۴). «متجند» اشاره به نظامیان و اجامره و اوباش طبقات فرودست شهری و دهقانان روستایی دارد؛ اصناف و دهقانان گسسته از جنبش امیرشاه‌ملک و سایر امرای کوچک‌تر بدنه این حرکت را تشکیل می‌دادند. ریشه اقتصادی جنبش و سرشت طبقاتی آن را در اخراج محصلان مالیاتی می‌توان دید. فرهادخان به مقابله با وی نامزد شد. علی‌خان به زرمخ، از قصبات فومن و مولد و منشاء خاندانی خود پناه برد. انتخاب زرمخ به جهت کوه‌های سخت و دره‌های پُردرخت آن و نیز اطمینان به وفاداری اهالی آنجا بود (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۵۹/۲). با این‌همه، بعد از مدتی وی را دستگیر کرده، به قزوین فرستاده و به دستور شاه‌عباس او را در قلعه الموت زندانی کردند (همان: ۴۹۸). خشونت اعمال‌شده پس از سرکوب جنبش، از اراده حکومت مرکزی برای خاتمه‌دادن به اعتراض گیلانیان خبر می‌داد. به گفته جناب‌دی کودک و زن و پیر و جوان را کشتند و به جز کشاورزان و کسبه کسی را زنده نگذاشتند (۱۳۷۸: ۷۲۵-۷۲۶). خاندان‌های حاکم از میان رفتند، اما نیروهای تولیدی شامل اصناف و دهقانان باقی ماندند. شاه‌عباس سعی کرد با از رونق‌انداختن لاهیجان و فومن و اعتباربخشیدن به رشت که خاندان قدیمی آن‌چنانی نداشت، حکومتش را از این جنبش‌ها خلاصی دهد، اما جنبش‌های دهقانی با رهبری خاندان‌های محلی کوچک‌تر و با ادعاهای بزرگ‌تر، هم‌زمان و بعد از جنبش‌های خاندانی-شهری روی دادند.

۵. مرحله دوم: جنبش‌های خاندانی-دهقانی

اگرچه خاندان‌های گیلان برافتادند، اما ستم اقتصادی هنوز باقی و نیروی لازم برای وقوع کنش ستیزه‌جویانه را فراهم می‌کرد. اتحاد میان خاندان‌های محلی کوچک‌تر و دهقانان به بروز سنخ دوم جنبش‌های گیلان منجر شد. جنبش‌های خاندانی-دهقانی معمولاً پس از سرکوب و دستگیری رهبران جنبش‌های خاندانی-شهری در بلوکات، قصبات و روستاهای گیلان روی می‌دادند. رهبری این جنبش‌ها را خاندان‌های محلی کوچک‌تر و امرای نظامی به عهده داشتند و بدنه آنها را دهقانان تشکیل می‌دادند. وجه تسمیه این سنخ از جنبش‌ها به دلیل اتحاد میان دهقانان و خاندان‌های محلی علیه صفویان است. این

جنبش‌ها ابتدا گستره جغرافیایی محدودی داشتند، ولی پس از سرکوب جنبش‌های مرحله نخست، از نظر قلمرو، ادعا، تعداد و هویت جمعی توسعه زیادی پیدا کردند.

۵-۱. جنبش امیره قباد در آستاره و گسکر ۹۴۶ق

نخستین جنبش از این سنخ، در بیه‌پس و پس از ناکامی امیره دباچ روی داد. منابع درباره علل بروز و خواسته‌های این جنبش سکوت کرده‌اند. همین‌قدر مشخص است که پس از اعزام نیروهای دولت صفویه امیره قباد نیروهایش را در جنگل متفرق می‌سازد و سپس در جنگی که میان گیلانیان و سپاه صفویه روی می‌دهد، لشکر امیره قباد شکست خورده و ۸۰۰ تن از اعضای این جنبش کشته می‌شوند (روملو، ۱۳۵۷: ۳۷۹). این جنبش از نظر توسعه قلمرو و جذب نیرو ناتوان و در نتیجه در سطح محلی باقی ماند. باین‌حال، تلفات ۸۰۰ نفری آنان در جنگ، نشان از درگیر شدن چند هزار نفر در این جنبش دارد.

۵-۲. جنبش سیدحسین (امیره دباچ ثانی) در اطراف لاهیجان ۹۷۹ق

پس از سرکوب نخستین جنبش خان احمدخان در ۹۷۵ق و واگذاری این ایالت به الله‌قلی سلطان‌استاجلو، شماری از طوائف استاجلو در لاهیجان ساکن شدند (همان: ۵۷۸ و قمی، ۱۳۸۳: ۵۷۰/۱). شاه در نظر داشت که تجارت ابریشم این ناحیه را سامان دهد. ادواردز انگلیسی با مأموریت خرید ابریشم گیلان، در سال ۹۷۵ق وارد ایران شد. وی ابریشم گیلان را برتر از ابریشم قفقاز دانست. او سپس در رشت تجارت‌خانه‌ای راه‌اندازی کرد (گرین‌ویلر، ۱۳۶۹: ۳۱۳). دور از ذهن نیست که اسکان استاجلوه‌ها در لاهیجان برای رونق کارگاه‌های ابریشم‌بافی بوده باشد، اما این به معنای رفاه اهالی گیلان نیست. چاپمن، که در ۹۷۶ق از سوی شرکت مسکو به لاهیجان رفته بود، از ویرانی‌هایی که قزلباش در آنجا به‌بار آورده، سخن می‌گوید و اضافه می‌کند که مردم چنان غارت شده‌اند که کسی قدرت خرید حتی یک کرسی را ندارد (چاپمن، ۱۳۹۶: ۱۸۴). جابه‌جایی جمعیتی تهدیدی علیه دهقانان و سپاهیان گیلان بود. نابرابری اقتصادی ایجادشده میان اهالی و این تازه‌واردان، حس نارضایتی عمومی را در بیه‌پس فراگیر کرد. تصاحب مزارع و کارگاه‌های ابریشم و کنترل تجارت آن، در کنار خوی نظامی استاجلوه‌ها و غریب‌لوه‌های مهاجر موجب شکل‌گیری اتحاد میان دهقانان و سپاهیان گیلانی شد. سیدحسین نامی از بستگان خان احمدخان به رهبری برگزیده شد. کنشگران به استاجلوه‌ها و غریب‌لوه‌های ساکن در قلعه لاهیجان حمله کردند و آنان را به قتل رساندند (روملو، ۱۳۵۷: ۵۷۹، قمی، ۱۳۸۳: ۵۷۰/۱ و منشی ترکمان، ۱۳۸۲/۱: ۱۱۳). شمار افراد جنبش بیست‌هزار تن برآورد می‌شد (روملو، ۱۳۵۷:

۵۸۱ و منشی ترکمان، ۱۳۸۲/۱: ۱۱۴). لاهیجان و لشته‌نشا و توابع آن را به مدت یک سال و نیم در تصرف سیدحسین باقی‌ماند (فومنی، ۱۳۴۹: ۵۸-۵۹). شاه تهماسب، امیره‌ساسان، حاکم گسکر و احمدسلطان را برای دفع این جنبش مأمور کرد (همان: ۵۹). هم‌زمان محمدقلی ذوالقدر و امیرغیب بیک‌استاجلو را روانه گیلان کرد. تعداد زیاد نیروهای گیلانی مایه اعتماد به نفس آنها بود، اما در نبردی که روی داد، شکست بر لشکر گیلانیان افتاد. هزار تن از آنان، کشته و مابقی متواری و پراکنده شدند و جنبش شکست خورد (روملو، ۱۳۵۷: ۵۷۹-۵۸۱ و قمی، ۱۳۸۳: ۵۷۱/۱ و منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۱۴/۱).

۵-۳. جنبش امرا و اهالی بیه‌پس و بیه‌پیش (طالش، گسکر، لشته‌نشا) - ۱۰۰۱ تا ۱۰۰۳ق
پس از سرکوب جنبش دوم خان‌احمدخان، به‌نظر می‌رسید که مانعی بر سر راه اهداف شاه‌عباس درباره گیلان باقی نمانده است. خاصه‌سازی گیلان در حال انجام و خاندان‌های کارکیا و اسحاقیه یا نابود شده و یا در زندان‌های شاه‌عباس بودند. به ناگاه حکومت صفویه با جنبشی سراسری روبه‌رو شد که از نظر طرح ادعا، ترکیب جمعیتی و همراهی سراسری گیلانیان مسبوق به سابقه نبود. برای نخستین‌بار گیلان بیه‌پس و بیه‌پیش به سمت اتحاد علیه حکومت صفویه گام برمی‌داشتند. پیام جنبش روشن بود: «تا جان در تن و سر بر بدن هست، گیلان را به قزلباش نمی‌گذاریم» (افوشته‌ای نظری، ۱۳۷۳: ۵۴۴). جنبش در ۱۰۰۱ق در بیه‌پس و در اعتراض به ستم مالیاتی و نبخشیدن بدهی‌های حکام سابق آغاز شد. در این سال میرزاحاتم بیک و شاه‌علی مستوفی با دفترنامه برای بازدید مال‌وجهات و وجوهات بیه‌پس به گیلان رفتند. بدهی پنج‌هزار تومان حکام سابق گیلان بخشیده نشد. کمی بعد اهالی بیه‌پس به سرداری شاه‌ملک کلانتر، قراخان قاجار، داروغه آنجا را به سبب اخاذی و تحقیر اهالی کشتند. مقارن با این حادثه در لشته‌نشا از محالات بیه‌پیش، طایفه اژدریه به سرداری ابوسعید خروج کرده، میرحاتم بیک، سپهسالار آنجا را کشتند. این جماعت با شاه‌ملک متحد شدند و به سوی لاهیجان حرکت کردند (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۱۸-۱۱۹). افوشته‌ای کنشگران این جنبش را «جمعی کثیر از اجامره و اجلاف» ذکر می‌کند (۱۳۷۳: ۴۷۷)؛ اصطلاحی که در تایید مشارکت فرودستان در این جنبش است. به تعبیر دیگر، دهقانان، کسبه خرده‌پا و طبقات پایین جامعه بدنه جنبش را تشکیل می‌دادند. در لاهیجان شماری از افراد خاندان‌های محلی مانند طالشه‌کولی، کیازرسب، کیااحمد کریجانی و شاهباز و سایر اشراف آنجا که مخالف حکومت احمدبیک شاملو، حاکم منصوب صفوی بودند، طرح

مخالفت انداخته و به جنبش پیوستند (همان: ۴۷۷). گروه‌های کنشگر جنبش و امرای آنها قرار تا بر اتحاد و کنترل مملکت تا زمان بازگشت خان احمدخان و محمدامین خان فومنی نهادند و بر عدم مداخلیت قزلباش در امور گیلان تأکید کردند. (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۴۶۱/۲). اعتراض به خراج، مخالفت با امرای انتصابی صفوی، تأکید بر اداره گیلان توسط بومیان آن ناحیه و عدم دخالت قزلباش از خواسته‌های کنشگران این جنبش بود. پس از چند ماه مقاومت، دولت صفویه چاره کار را در استفاده از اختلافات درون‌خاندانی دید. علی‌خان فومنی از زندان آزاد شد و دوباره الکای بیه‌پس را به وی واگذار کردند. شکاف در میان جنبش افتاد. دهقانان بیه‌پس از امیرشاه‌ملک جدا شده، به وی پیوستند و علی‌خان، سر امیرشاه‌ملک را برای شاه‌عباس فرستاد. طالشه کولی و سایر امرای نیز فرار کردند (همان: ۴۶۱ و افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۴۷۹-۴۸۲). دو سال بعد و این بار در لشته‌نشا، اودریه و کوچصفهان، دهقانان به رهبری کارکیا علی‌حمزه و خواجه‌جان، برادر میرشیخ علی شورش کردند. منابع از دو طایفه چپک و اژدریه به‌عنوان کنشگران این جنبش نام می‌برند. آنها به سوی لاهیجان حرکت کردند. دهقانان روستاهای آستانه و کماچال هم به کنشگران پیوستند. کاروانسراها و اموال تجار و مردم بیرونی و نیز خانه‌های ملازمان درویش محمدخان تخماق، حاکم لاهیجان غارت شد (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۰۴/۲). غارت اموال تجار، علاوه بر بازتاب فقر عاملان جنبش و ستم اقتصادی تحمیل شده بر آنان، بطور ضمنی نشانگر ماهیت طبقاتی و سرشت ضد استثماری جنبش نیز است. سرنوشت این جنبش نیز مشابه اسلاف خود بود. کنشگران این جنبش دهقانانی فاقد آموزش نظامی بودند و با اولین حمله از جانب خسروبیگ چهاریار، داروغه رشت شکست خوردند. رهبر آنان به نام خواجه‌جان دستگیر و به دستور شاه پوست او را کردند. شاه همچنین دستور قتل‌عام اهالی لشته‌نشا را صادر کرد (منجم یزدی، ۱۳۶۶: ۱۴۰). جمعیت زیادی کشته شدند و «دیگر کسی از آن طبقه به عصیان و طغیان دلیری نکرد» (منشی ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۱۴/۲).

۵-۴. جنبش کارکیا فتحی فومنی ۱۰۱۱ق

آخرین جنبش خاندانی-دهقانی در دوره شاه‌عباس، در فومن روی داد. گیلان در ۱۰۰۶ق به‌طور کامل خاصه گشت. اداره مهمات معاملات فومن نیز به اصلان‌بیگ واگذار شد. حکومت پنج ساله وی با تحقیر بزرگان و ظلم به رعایا همراه بود. عاقبت شمار زیادی از مردم زرمخ و تنیان و مرگی و ماکلوان فومن نزد کارکیا فتحی رفته، از بیداد و

ظلم او شکایت کردند. کارکیا فتحی از بستگان علی‌خان فومنی و از ملازمان سابق شاه‌عباس، به دهقانی و زراعت مشغول بود. وی نیز از ستم اصلان‌بیک آزرده بود؛ در نتیجه همه بر مخالفت و ضدیت با اصلان‌بیک تاکید و با کارکیافتحی بیعت کردند (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۷۳-۱۷۴). کنشگران در غیاب اصلان‌بیک به خانه وی هجوم برده و ضمن غارت اسباب و اجناس خانه وی، مبلغ سه‌هزار تومان از مال دیوانی را ضبط و بین افراد تقسیم کردند. پس از این اقدام، کارکیا فتحی در فومن را ترک و با متعلقان خود روی به جنگل نهاد. جمعیتی نیز که همراه وی بودند از کرده نادم شدند و به جنگل‌ها گریختند. پس از انتشار اقدام کارکیا و همراهانش، سپهسالاران گیلان به اتفاق، با هم به شنبه‌بازار حمله کردند، مردم ولایات و بلوکات فومن احضار شدند. شش‌هزار نفر در صحرای شنبه‌بازار جمع شدند. سپهسالاران شروع به بازداشت مخالفان و بازیافت مال دیوان کردند. آنها در عرض بیست روز کارکیا فتحی، فرزند، برادر و بستگان او را پیدا کرده، وجوهات سرکار خاصه شریفه که کارکیا فتحی به مردم داده بود، از آن جماعت بازپس گرفتند. مردمی که به جنگل‌ها گریخته بودند، اسیر و دستگیر شدند و هرکسی دیناری از مال دیوان یا از وجوهات اصلان‌بیک برده بود، به شکنجه و عذاب از او پس گرفتند. چندتن از رؤسای این حرکت کشته شدند. کارکیا فتحی و پسر و برادر و چند نفر از سرکرده‌های اجامره و اوباش را در روز سه‌شنبه بیست‌ودوم ربیع الاول ۱۰۱۲ق، در بازار فومن، به دست مردم زرمخ و غیره به قتل رسانیدند (همان: ۱۷۴-۱۷۷).

پس از سرکوب جنبش، شاه‌عباس به سیاست خود در گیلان مبنی بر انحصار تجارت ابریشم ادامه داد. بر پایه این انحصار که از سال ۱۶۱۷م/ ۱۰۲۶ق آغاز شد، همه ابریشم‌ها باید به خزانه شاهی می‌رفت. به بازرگانان خصوصی اجازه خرید ابریشم داده شد، اما آنها تنها مجاز بودند از عاملان شاه و یا با دستور آنان از محل دیگری خرید کنند. این تجار اگر ابریشم را از کشاورزان می‌خریدند، در ازای هر عدل (برابر ۳۶ من شاه) باید مبلغ دوازده تومان عوارض می‌پرداختند و در صورتی که از نمایندگان شاه این خرید را انجام نمی‌دادند، باید پنجاه تومان عوارض می‌دادند. بازرگانان و کشاورزان هیچ‌کدام از این انحصار خوشنود نبودند. کشاورزان که در برابر ابریشم خود بهای ناچیزی می‌گرفتند، مقدار اندکی ابریشم را مخفیانه می‌فروختند (Floor, 1999: 15-16). هم‌زمان سیاست اسکان اقوام دیگر در گیلان پیاده شد؛ هدف از این کار، تأمین نیروی جدید برای کارگاه‌های ابریشم و نیز تغییر بافت جمعیتی گیلان بود. در یک مورد ۲۴ هزار و به روایتی ۲۷ هزار

خانوار ارمنی در گیلان و مازندران سکنا داده شدند تا به زراعت و پرورش کرم ابریشم مشغول شوند (فلسفی، ۱۳۵۳: ۲۰۶/۳). مرگ شاه‌عباس فرصت ابراز نارضایتی را به گیلانیان داد و آنها یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های دهقانی خود را به رهبری کالنجارسلطان مشهور به عادلشاه یا غریب‌شاه سازمان دادند.

۶. مرحله سوم: جنبش دهقانی

خاصه‌کردن گیلان و سرکوب خاندان‌های محلی کوچک به جنبش‌های مرحله دوم خاتمه داد. با این حال، عامل اصلی وقوع جنبش‌ها، یعنی استثمار و نابرابری اقتصادی نه تنها برقرار که حتی تشدید نیز شده بود. پیش‌تر به خاصه شدن گیلان در ۱۰۰۶ق و انحصار تجارت ابریشم در ۱۰۲۶ق اشاره شد. گیلان و مازندران به تنهایی ۶۵ درصد کل ابریشم سالانه ایران را تولید می‌کردند (گیلان دو میلیون و ۱۶۰ هزار کیلوگرم و مازندران ۴۳۲ هزار کیلوگرم) و سهم شاه از ابریشم این ایالات یک‌سوم محصول، یعنی ۲۲ درصد کل ابریشم بود. یعنی شاه برای ۲۲ درصد از ابریشمی که به کمپانی‌های خارجی می‌فروخت، پولی پرداخت نمی‌کرد. شاه یگانه خریدار ابریشم بود و تعیین نرخ خرید نیز در اختیار وی بود. این بدان معنی بود که از ۷۸ درصد باقی‌مانده هم چیز خاصی عاید دهقانان نمی‌شد (نوبدی، ۱۳۸۶: ۱۶۹-۱۷۰). به این قضیه باید مهاجرت ارمنه، گرجیان و سایر اقوام را به گیلان اضافه کرد که طبیعتاً سهم دهقانان گیلانی را از زراعت و تجارت ابریشم بسیار ناچیز می‌کرد. در یک مورد و در سال ۱۰۲۴ق نزدیک به پنجاه‌هزار خانواده ماورای ارس به گیلان و مازندران کوچانده شدند (ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۱۸۹). مرگ شاه‌عباس فرصت بروز اعتراض را فراهم کرد. خصلت مهم این جنبش، سرشت سراسر دهقانی آن بود؛ طوری که منابع حتی در نسب رهبر این جنبش نیز تردید دارند.

جنبش غریب‌شاه گیلانی ۱۰۳۸ق

با مرگ شاه‌عباس «جمعی از مردم گیلان ... شخص مجهول‌القدری را به اعتبار آنکه پسر جمشیدخان است، موسوم به غریب‌شاه نموده، به مسند حکومت آن دیار نشانیدند» (خواجگی‌اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۰)، اما فومنی اصالت کالنجارسلطان یا غریب‌شاه را تأیید می‌کند (۱۳۴۹: ۲۶۲). اهالی قصبه لشته‌نشا و طوائف چپک و اژدر که از آنجا تبعید شده بودند (همان: ۱۹۷)، نخستین گروندگان به غریب‌شاه بودند. جنبش توسعه یافته و بیش از سی‌هزار نفر حامی جنبش بودند (واله‌قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۶). انباشت نارضایتی طی سالیان متمادی، ماهیت دهقانی جنبش، شمار زیاد کنشگران و فراگیربودن آن و نیز عدم

شرکت اعیان در آن، از نکات قابل توجه ذکر شده در منابع است. غریب‌شاه و دهقانان همراهش ابتدا به سمت رشت رفتند. میرزا اسماعیل، وزیر گیلان بیه‌پس شکست خورد و رشت غارت شد. بدنه جنبش را دهقانان تشکیل می‌دادند، باز هم اغنیا و انبارهای دولتی با هدف دستیابی به غنیمت، آماج حمله کنشگران قرار گرفتند. دهقانان اموال سرکار خاصه شریفه و تجار و ثروتمندان رشت را مصادره و میان خویش تقسیم کردند (همان: ۱۸). کنشگران سپس به لاهیجان حمله کردند، میرزا عبدالله وزیر آنجا تاب مقاومت نیاورده، تنها توانست اسباب و اموال سرکار خاصه و تجار روسی را که در قلعه بود، بردارد و به دیلمان بگریزد (خواجگی‌اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۱). باین‌همه، گیلانیان سی‌هزار تومان از نقد و اجناس میرزا عبدالله و همچنین اموال و کالاهای روسی که میرعباس، تحویل‌دار آنجا، به‌تازگی از مسکو آورده بود را تصاحب کردند (فومنی، ۱۳۴۹: ۲۶۳). از سیصد خروار ابریشم خریداری‌شده توسط وزیر برای سرکار خاصه، دویست خروار میان شورشیان پخش شد. در این حال، پیرمحمود پیربازاری، ملاحسن خطیب رشتی و شیخ ابراهیم کوچصفهانی نزد غریب‌شاه رفته، از او می‌خواهند که مانع تاراج ابریشم دیوان شود و به او خاطر نشان می‌کنند که این ابریشم به کار تو می‌آید. غریب‌شاه سخن ایشان را قبول و دستور توقف غارت ابریشم را صادر می‌کند، اما به حساب محاسبان، سیصد هزار تومان، خسارت و نقصان به ساکنان گیلانات رسید (همان: ۲۶۵).

شاه‌صفی، ساروخان طالش، حاکم آستارا و گرگین‌خان، حاکم گسگر را به دفع و رفع جنبش مأمور کرد. غریب‌شاه که به سوی رانکوه و تنکابن در مرز ولایت گیلان و مازندران لشکر کشیده بود با شنیدن خبر حرکت لشکر صفویه به سوی رشت، به لاهیجان بازگشت (واله‌قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۰). در کوچصفهان میان سپاه غریب‌شاه و لشکر گرگین‌خان و ساروخان درگیری شد و شکست بر لشکر غریب‌شاه افتاد. گیلانیان به سوی لشته‌نشا عقب‌نشینی کردند و غریب‌شاه به جنگل گریخت اما پس از سه روز دستگیر شد (همان: ۲۱-۲۲). شمار زیادی از اهالی لشته‌نشا هم کشته و اسیر شدند (خواجگی‌اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۳). خواجگی‌اصفهانی تعداد کشته‌شدگان لشکر غریب‌شاه را هشت هزار (همان: ۵۳) واله‌قزوینی ده‌هزار (۱۳۸۲: ۲۲) و فومنی هفت‌هزار و ۷۸۰ نفر (۱۳۴۹: ۲۷۹) ذکر می‌کنند. غریب‌شاه را در میدان نقش جهان اصفهان به بدترین شکلی کشتند؛ فک اسفل او را سوراخ کرده و بر بالای قبق کشیدند (خواجگی‌اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۴). جنبش به بدترین شکلی سرکوب شد. ساروتقی به وزارت گیلان بیه‌پس و بیه‌پیش

منصوب شد. وی از عوامل شتاب‌بخشیدن به سیاست توسعه زمین‌های خاصه به نفع درآمد شاه و مانع تقسیم فئودالی زمین بود (ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۲۳۴). جالب آنکه با ورود ساروتقی به گیلان جمعی از اهالی دیار شخصی از طبقات پایین گیلان را عادل شاه برادر غریب‌شاه نام نهاده، به رهبری برگزیدند اما ساروتقی وی را شکست داده، به قتل رساند (واله‌قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۴). اگرچه این جنبش نیز شکست خورد، دستاورد بزرگی هم داشت؛ شاه‌صفی فرمان انحصار ابریشم را لغو کرد. شاه انحصار فروش ابریشم از سوی دیوان شاهی و مالیات اضافی وضع شده بر ابریشم فروخته شده از سوی دهقانان به تجار را لغو کرد. (منشی ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۳) نیز دستور داد که قیمت اجناس توافقی و بدون دخالت حکام تعیین شود. (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۳۶). این دستاورد مهمی حتی در کوتاه مدت بود؛ به این دلیل که از هر عدل ابریشم، ده تالر (۳۰ مارک) به شاه تعلق می‌گرفت و گیلان به تنهایی هشت‌هزار عدل ابریشم تولید می‌کرد (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۳۲۰).

۷. نتیجه

رویکرد دولت صفویه به گیلان پذیرش حاکمیت خاندان‌های محلی در ازای وفاداری و پرداخت خراج بود. همزمان ساست روابط زناشویی برای تضمین وفاداری دنبال شد. باوجوداین، به خطراتادن امتیازهای موروثی خاندان‌ها، همراه با ستم مالیاتی به دهقانان و محرومیت گیلان از تخفیف‌های مالیاتی، موجب اتحاد میان حکام محلی و مردم به شکل جنبش‌های اجتماعی می‌شد. سنخ‌شناسی و منحنی تحول این جنبش‌ها، سه الگوی کنش جمعی شامل جنبش‌های خاندانی-شهری، خاندانی-دهقانی و جنبش‌های دهقانی را نشان می‌دهد. دهقانان، نظامیان و اشراف گیلانی حول یک «ما»ی قومی و جمعی به رهبری این خاندان‌ها سازمان می‌یافتند. وضعیت طبیعی این ایالت، آب‌وهوای مرطوب و جنگل‌های متراکم آن و منابع و امکانات جنبش، به تقویت معترضان کمک می‌کرد و امید به رهایی، حتی در صورت شکست را در میان آنان زنده نگه می‌داشت. مرگ پادشاه، تهاجم خارجی به صفویه، یافتن متحد قوی مانند عثمانی و غیره نیز فرصت لازم برای شروع قیام را به اهالی می‌داد.

تغییر مشی اقتصادی دولت، کنترل راه‌های تجاری، خاصه‌کردن ممالک و انحصار تجارت ابریشم، سبب تغییر رویکرد دولت صفویه به این دو خاندان قدیم گیلانی شد. شاه‌عباس موفق شد این خاندان‌ها را براندازد، اما موفق نشد جنبش‌ها را خاموش کند. دهقانان روستاها و قصباتی مانند لشته‌نشا و گسکر حول امرا و خاندان‌های کوچک‌تر

سازمان یافتند و اعتراض خود را به وضعیت طبقاتی و اقتصادی خود نشان دادند. جنبش‌های خاندانی-دهقانی هویت جمعی قوی‌تری داشتند و مطالبه آنها علاوه بر تقاضاهای اقتصادی، خواسته‌های قومی و عدم‌مداخله قزلباش در امور گیلان را نیز دربرگرفت. شاه‌عباس پس از چند سال توانست بر این جنبش‌ها فائق آید. وی تلاش کرد تا با جابه‌جایی جمعیتی و آوردن قبایل ترکمان، آرامنه و کردها به گیلان، زمینه بروز جنبش‌ها را در گیلان از میان ببرد. مرگ شاه‌عباس اول موجب ظهور سنخ سوم جنبش‌های اجتماعی در گیلان شد. استثمار دهقانان گیلانی توسط وزاری منصوب صفویه، موجب طغیان آنان به رهبری کالنجارسلطان شد. اگرچه این آخرین جنبش سراسر دهقانی گیلان را نیز ارتش صفویه درهم شکست و رهبران آن به بدترین وجهی کشته شدند، اما توانست یک امتیاز بزرگ از دولت صفویه کسب کند و آن، لغو فرمان انحصار ابریشم و آزادی دهقانان در فروش و تعیین نرخ ابریشم بود.

منابع

- ابی‌صعب، رولاجردی، تغییر مذهب در ایران، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
- افوشته‌ای نظنزی، محمود بن هدایت الله، نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویه، تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- آلین‌رایت، اریک و همکاران، رویکردهایی به تحلیل طبقاتی، مترجم یوسف صفاری، تهران، لاهیتا، ۱۳۹۵.
- اولثاریوس، آدام، سفرنامه اولثاریوس، مترجم احمد بهپور، تهران، سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۳.
- بدلیسی، شرف‌خان، شرفنامه، مصحح ولادیمیر زرنوف، چاپ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- پارکین، فرانک، ماکس ویر، مترجم شهناز مسمی‌پرست، چاپ سوم، تهران، ققنوس، ۱۳۹۵.
- تیلی، چارلز، از بسیج تا انقلاب، مترجم علی مرشدی‌زاد، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.
- تیلی، چارلز، جنبش‌های اجتماعی، مترجم علی مرشدی‌زاد، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹.
- جنابدی، میرزابیگ، روضه الصفویه، مصحح غلامرضا طباطبایی‌مجدد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۸.
- چاپمن، لورنس، «سفرنامه لورنس چاپمن»، در کتاب سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، مترجم ساسان طهماسبی، قم، مجمع ذخایر اسلامی، ۱۷۵-۱۸۶، ۱۳۹۶.
- حسینی استرآبادی، سیدحسین بن مرتضی، از شیخ‌صفی تا شاه‌صفی، مصحح احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۶.

- حسینی، خورشاه بن قباد، *تاریخ ایلچی نظام‌شاه*، مصححان محمدرضا نصیری و کوئچی هانهدا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- خواجهگلی اصفهانی، محمدمعصوم، *خلاصه‌السیر*، مصحح ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- راس، وینکلادو و الکساندرا هاوسون، «جنبش‌های اجتماعی مهم»، *نظریه‌های جنبش اجتماعی*، ترجمه سعید خاوری‌نژاد، تهران، فلات، ۷۱-۸۵، ۱۳۹۶.
- روملو، حسن بیک، *احسن التواریخ*، مصحح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۵۷.
- سیوری، راجر، *ایران عصر صفویه*، مترجم کامبیز عزیزی، تهران، سحر، ۱۳۶۶.
- فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه‌عباس اول*، چاپ سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- فلین، سیمون، «نوع جنبش‌های اجتماعی»، *نظریه‌های جنبش اجتماعی*، ترجمه سعید خاوری‌نژاد، تهران، فلات، ۳۱-۵۰، ۱۳۹۶.
- فومنی، عبدالفتاح، *تاریخ گیلان*، مصحح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- قزوینی، بوداق منشی، *جواهر الاخبار*، مصحح محسن بهرام نژاد، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
- قمی، قاضی احمد، *خلاصه‌التواریخ*، مصحح احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- کارری، جملی، *سفرنامه کارری*، مترجمان عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸.
- گرین ویلر، بنجامین ساموئل، *ایران و ایرانیان*، مترجم محمدحسین کردبچه، تهران، نشر جاویدان، ۱۳۶۹.
- گی روشه، *تغییرات اجتماعی*، مترجم منصور وثوقی، چاپ ۱۵، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
- لاهیجی، علی بن شمس‌الدین، *تاریخ خانی*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- منجم یزدی، ملاجلال، *تاریخ عباسی*، مصحح سیف‌الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۶.
- منشی ترکمان، اسکندربیک، *ذیل عالم آرای عباسی*، مصحح سهیلی خوانساری، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۱۷.
- _____، *عالم آرای عباسی*، مصحح ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- نوزاد، فریدون، *نامه‌های خان‌احمدخان گیلانی*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
- نویدی، داریوش، *تغییرات اجتماعی - اقتصادی در ایران عصر صفوی*، مترجم هاشم آقاجری، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶.
- نویدی شیرازی، عبدی بیک، *تکلمة الاخبار*، مصحح عبدالحسین نوایی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۹.
- نیومن، اندرو. جی، *ایران صفویه نوزایی امپراتوری ایران*، مترجم عیسی عبدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۳.
- واله‌قزوینی، محمدیوسف، *ایران در زمان شاه صفی و شاه‌عباس دوم*، مصحح محمدرضا نصیری، چاپ دوم، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.